

آنا تول فرانس در بشلری

همزمان با آغاز جنگ اول جهانی آنا تول فرانس برای دور بودن از مناطق جنگ از پاریس به شهر تور که یکی از شهرهای جنوبی فرانسه است نقل مکان کرده و در آنجا ویلائی بنام بشلری خریداری نموده و تا پایان عمر در آنجا اقامت داشته است. روزهای یکشنبه روز پذیرایی استاد بوده و دوستان و آشنایانش برای استفاده از افکار و نظریات او به بشلری می‌رفته‌اند. آنا تول فرانس طبیعتاً از مباحث لذت می‌برده و با حفظه خارق‌العاده‌ای که داشته راجع به هر موضوعی اعم از فلسفی و اجتماعی و تاریخی بحث و اظهار عقیده می‌کرده است.

آقای مارسل لگف (Marcel Le Goff) یکی از اهالی تور که خود نویسنده بود، و غالباً روزهای یکشنبه را به بشلری می‌رفته است نظریات استاد را یادداشت نموده و پس از درگذشت وی در کتابی بنام آنا تول فرانس در بشلری منتشر کرده است. کتاب در سال ۱۹۲۴ چاپ شده است این ناتوان آن قسمت از مباحث را که فلسفی و تاریخی است ترجمه نموده و به خوانندگان حمله و حید تقدیم می‌دارم.

عیسی مسیح

آقای مارسل لگف می‌نویسد: در ضمن بحثی، صحبت از پل مقدس (۱) بمیان آمد با وجودیکه استاد معتقد به هیچ آئینی نبود اطلاعات سرشارش در مسائل مذهبی حیرت‌انگیز بود.

(۱) Saint Paul معروف به خواری کفار در تارس متولد شده و در سال ۶۷ میلادی در رم مورد زجر و شکنجه قرار گرفته است مشارالیه یکی از اولین پایه‌گذاران آئین مسیح بوده است.

وی سنت پل رابانی و مخترع عیسویت میدانست و میگفت :

«آنا تول فرانس - آیا تعجب آور نیست که کسی که اینهمه مجاهدت برای تعمیم و ترویج عیسویت کرده هیچگاه عیسی را نشناخته و ندیده باشد؟ این نکته بسیار خارق العاده است . سنت پل مسیح را از خلال رؤیا و الهام دیده است»

آنا تول فرانس همواره آماده بود که درباره تاریخ و منشاء و مبنای مسیحیت بحث کند فرضیه های آنا تول فرانس مبتنی بیک اصل ثابت بود و آن این بود که عیسی مسیح هیچگاه وجود خارجی نداشته است :

«آنا تول فرانس - من هیچگاه نمی توانم موجودیت عیسی مسیح را بصورت انسانی مجسم قبول کنم و در این باره مطالعات دقیقی انجام داده ام . آری ، من میدانم که این ادعای من بنظر شما عجیب و خارق العاده است ؛ لیکن ادعای من مستند به دلایل بارزی است : اولین کسی که راجع به مسیح چیز نوشته است پل میباشد این حقیقتی است که همه بخوبی درک نکرده اند، و این پل هیچگاه عیسی را بصورت انسانی مجسم ندیده است . بنا بر این شهادت او کافی نیست و مشکوک است بعلاوه پل راجع به شخصیت جسمانی مسیح اشاره مختصری نموده است. در انجیل همه چیز منوط به این فکر است که مسیح آمده است انسانیت را نجات دهد و از ستمگری قانون قدیم برهاند و تعلیمات تازه و زندگانی نوینی بآنها بدهد .»

در مقابل اعتراض شدید مستمعین استاد گفت :

«آنا تول فرانس- نویسندگان چهار انجیل را در نظر بگیرید. مارک ، ماتیو و لوقا انجیل هایشان را ۷۰ سال بعد از ظهور خیالی مسیح نوشته اند. آنها درباره موجودیت جسمانی مسیح با هم توافق ندارند و تاریخ و محل تولد و اصل و نسب مسیح را با اختلاف یاد کرده اند. اینها کوشش کرده اند ، قهرمان خودشان را با پیش گوئیهای مندرج در تورات تطبیق دهند. آیا این معنی خارق العاده نیست که شخصیکه بحکایت انجیل ها چنان زندگانی شگرفی داشته بوسیله معاصرینش آنچنان بدو کم شناخته شده باشد ؟ ژان هم هیچ اطلاعات مستندی نمیدهد. و مسلم نیست که وی نویسنده انجیل چهارمی باشد . مصنف ناشناس آن به کنایت و استعارت از مسیح یاد می کند و او هم مسیح را ندیده و شناخته است : پل هم که اولین و نزدیک ترین شاهد به زمان حیات مسیح بود . هیچگاه مسیح را ندیده است . مصنفین چهار انجیل هم متفق القول نیستند.

بنا بر این که جاست دلائل و مدارک موجودیت زمینی مسیح ؟ آیا تعجب آور

نیست که هیچکدام از مورخین یونانی معاصر راجع به موجودیت و زندگی زمینی مسیح چیزی ندانسته و ننوشته اند؟ چطور ممکن است که رومیها هم که همواره واقف به رویدادهای قلمرو امپراطوری بودند راجع به چنان واقعه مهمی بی اطلاع باشند تنها اثری که در زمان رومیها نوشته شده شرحی است که پلین (۱) نوشته و من تصدیق میکنم که تنها توسعه‌ای که نسبتاً موجودیت زمینی مسیح را تصدیق میکند همین نوشته پلین است که اعتبار نسبی دارد و از کجا معلوم که آنهم صحیح و غیر قابل تردید باشد. آیا ممکن نیست که یک نویسنده معتقدی قسمت مر بوط به مسیح را جعل کرده باشد؟

مورخین دوره امپراطوری تیسیر (۲) مطلقاً از مسیح یاد نکرده اند. پیلات حاکم ژوده (۳) هم هیچگاه با چنان شخصیت مهمی تماس نداشته است. باور - کنید که مسیح صرفاً یک شخصیت خیالی است و هیچگاه وجود خارجی نداشته است. چون اسراییلیها و بعضی ملل دیگر انتظار ظهور پیامبری به نام مسیح داشتند پل این افسانه را با ظاهر محکمی بوجود آورده است و شخصیت مهم پل باعث شده است که تمام دنیا موجودیت عیسی مسیح را باور کند.»

جنگ

در یکی از یکشنبه‌ها صحبت از جنگ شد و استاد گفت:

«آنا تول فرانس - جنگ با وجود تمام فجایع و مصائبش بدون وجاهت ملی نیست زیرا غریزه‌های نهفته در نهاد انسان از قبیل خشونت، خونریزی و آدم‌کشی را تشویق می‌کند و توسعه میدهد. اینها احساساتی هستند که عمیقانه در نهاد آنان نهفته است و به آسانی بروز میدهند. دولتها بوسیله مطبوعات سختی و خشونت را تشویق می‌کنند و بغض و کینه را تلقین مینمایند. آتش انتقام را شعله‌ور می‌کنند و شوق و ذوق مردم را بیدار مینماید و باین وسایل روحیه جنگجویان تقویت میشود. اما اسلحه بزمین گذاردن و نظم و ترتیب زمان صلح را برقرار کردن خیر دیگر نیست.»

۱ - Pline طبیعی دان رمی متولد در Côme که در سال ۷۹ میلادی

در آتش‌فشانی وزو درگذشت .

۲ - Tibere دومین امپراطور رم که ۴۲ سال قبل از تولد مسیح متولد

شده ۳۷ سال بعد از مسیح در گذشته است.

۳ - قسمتی از فلسطین بین دریای مرده و مدیترانه .

جنگ آرزوها و امیال فرانسوی‌ها را برخواهد آورد: همه مستخدم و جیره خوار دولت خواهند شد و نشان خواهند گرفت.

موضوع قابل توجه و نمایانی که جنگ سبب شده است این است که زنها نمی‌توانند تنها بخوابند. اگر شوهرها بجنگ بروند زنها با دیگری خواهند خوابید. موضوع مهم برای زنها این است که در يك تخت خواب جز آن آورتنها نخابند.

ناپلیون

در یکشنبه دیگری صحبت ناپلیون بمیان آمد و استاد گفت:

«آنا تول فرانس - نبوغ او بدون شك غیر قابل تردید است؛ اما هوشش متوسط و بهتر بگویم ضعیف است. او عم مانند سایر نظامیها زیاد باهوش نبوده. هوش و نبوغ را نباید باهم مخلوط کرد زیرا دو صفت کاملا متفاوتهند. اگر چه بعضی از نوابغ هم باهوش و با استعداد بوده‌اند اما عده آنها زیاد نیست. من گمان میکنم ژول سزار را باید جزو آنها دانست؛ اما به نظر من ناپلیون در زمره آنان نیست. ناپلیون نابغه است اما يك نابغه نظامی بی نظیر وی بخصوص ید طولائی در بکار بستن توده‌های عظیم قشون داشته و میدانسته است چگونه و کجا آنها را بکار بندد. در این باره هیچ سرداری بیای او نمیرسد. او اگر حالا زنده بود میدانست چگونه بجنگهای سنگری خاتمه داده و صحنه دیگری ایجاد کند. نیروی ابداع و ابتکار او بسیار وسیع بوده و این خصلت در جنگ فوق العاده اهمیت دارد.»

چند نفر از مستمعین اشاره به خصلت او در سازمان دادن و کارهای بزرگی که در امور غیر نظامی انجام داده کردند و بخصوص بی پروائی او را در روز ۱۸ برومر (۱) که قدرت را بدست گرفت ستودند. استاد گفت:

«آنا تول فرانس - من با نظر شما موافق نیستم. رفتار بناپارت در ۱۸ برومر - زن انگیز بود. بیاد بیایید تردید و تأمل او را و خطابه نامفهومه که پشت تریبون مجلس کرد. اگر برادرش ژوزف نبود بکلی کارش تباہ میشد. کامباسرس (۱) می گوید که در جلسات هیئت دولت و موقع تدوین قانون

۱ - ۱۸ برومر مطابق با ۹ نوامبر ۱۷۹۹ روزی که بناپارت از مصر بازگشت و حکومت دیر کتوار را ساقط نمود.

۱ - Cambaccres عضو کنوانسیون (مجلس ملی دوره انقلاب فرانسه) و قونسول دوم در دوره کنسولای فرانسه.

مدنی غالباً نظریات بناپارت نادرست و خطا بود. راست است که قوه دراکه او بسیار قوی بود و مطلب را فوراً درک میکرد و می توانست بعداً با مهارت خاصی، موضوع را بطور روشن حلای کند و حضار را به تحسین وادارد.

مطلبی را که ناپلیون به نحو حیرت آوری در جنگهایش میدانست عده افراد و تعداد توپها بود و تخمینش همیشه درست در میآمد.

حضار سعی میکردند که صفات ناپلیون مخصوصاً لیاقت او را در سازمان دادن باستاد یاد آور شوند.

« - آنا تول فرانس - آری. بدون شك استعداد او در سازمان دادن بسیار درخشان بود اما این نکته را نیز باید در نظر گرفت که ابرار و مصالح کار را قوانین دوره انقلاب آماده و فراهم کرده بودند و ناپلیون با يك قدرت و نیروی فوق العاده، آنها را به کار انداخت. اما او سازنده ماشین نبود.»

اطلاعات استاد راجع به ناپلیون بقدری دامنه دار و وسیع بود که میتواند يك روز تمام راجع به او صحبت کند و گفت:

«آنا تول فرانس - ناپلیون در زمان داویدانجر (نقاش و مجسمه ساز معروف فرانسه ۱۷۸۸ - ۱۸۵۶) بسیار زیبا بود. چه پرتوی در چشمانش و چه نیروی در قیافه اش. نیم رخش در حقیقت فروزندگی و جلال داشت.

تیه بلت (Thiebolt ژنرال و نویسنده فرانسوی ۱۷۶۹ - ۱۸۴۶) مینویسد موقعی که بناپارت به فرماندهی لشکر ایتالیا منصوب شده بود چون خیلی جوان و گمنام بود، ژنرالهای تحت امرش از این انتصاب ناراضی بوده و لندنند میکردند، بخصوص ماسپتا (دوک درزیولی و مارشال دوره امپراطوری فرانسه) بطوری از این انتصاب ناراضی و خشمگین بوده که تصمیم میگرفت از جلو تاز و وارد خوب درآمده و حشش را کف دستش بگذارد.

بناپارت وارد میشود و ژنرالهای تحت امرش رامی پذیرد؛ او امرش را دیکته می کند و مخصوصاً ماسنارا مخاطب قرار میدهد؛ ژنرالها بحالت خبردار ایستاده و او امر فرمانده تازه را با سکوت گوش میدهند؛ وقتی خارج میشوند ماسنا میگوید که از این مرد کو توله ترسیده است.

وطن پرستی

در روز دیگری صحبت از وطن پرستی بمیان آمد. استاد بدون ملاحظه و با کمال آزادی گفت:

«آنا تول فرانس - وطن پرستی غریزه ای است که احتیاج به بحث و مطالعه دارد. اینکه ادعا می کنید غریزه طبیعی است اشتباه است. وطن پرستی ما حاصل یک نوع تمدن و حالت اجتماعی است. خواستن اینکه انسان بخاطر یک ماهیت معنوی خودش را به کشتن بدهد مثل این است که آنچه را که اعتبار نسبی دارد مطلق و قطعی تلقی کند. وطن جز احیاء نام خدایان عملی چیز دیگری نیست و غالباً این خدایان تشنه اند.»

ما بچه حق ملیون هم مردم را بخاطر انگیزه ای که اعتبار نسبی دارد به استقبال مرگ میفرستیم؟ وطن با وضعیت اجتماعی هر فرد تغییر میکند. آیا وطن برای فقیر و غنی، پیر و جوان یک حالت دارد؟ ماهیچ باین مسائل توجهی نداریم. وطن یک الهه ستمکاری است که بخاطر او قربانیهای از افراد و پول می دهیم. بزودی برای پس گرفتن آژانس لرن به اندازه جمعیت این دو ایالت کشته خواهیم داد. آیا این منطقی و عادلانه است؟ اگر ما ذره ای حسن تشخیص داشتیم میدانستیم که بهترین طریق وطن پرستی این است که نیروهای معنوی و مادی کشور به هدر نرفته و محفوظ و نیرومند بماند لیکن ما بدون حساب آن نیروها را در یک ماجرائی که نتیجه آن مشکوک است مصرف میکنیم و حال آنکه بفرض مثبت بودن سرانجام، جبران تلفات و خسارات کشور نخواهد شد. بشر بی شعور است و وقتی عقل یعنی راهنمای ضعیفش را از دست میدهد بکلی دیوانه و زنجیر گسسته شده و دچار یک بحران قوی تمصب میشود. انسانیت در حال حاضر آنقدر ثروت مادی و معنوی را به هدر میدهد که سالها، متمادی لازم است تا آنها را جبران کند. این جنگ (جنگ جهانی اول) تمدن غربی را تهدید به فنا میکند.»

روسیه تزاری

در بهار سال ۱۹۱۷ انقلاب روسیه روی داد و موجب امیدواری آنا تول فرانس شد زیرا روسیه تزاری را دوست نداشت و گفت:

«آنا تول فرانس - من روسیه را خوب میشناسم. قبل از جنگ مسافرتی به روسیه کردم. من ورشو و ژیتمی را که به لهستان تحمیل کرده بودند دیدم. من دسته های پایان ناپذیر محکومین را دیدم که به سیبری تبعید کرده بودند. بین آنها مردان و زنان پیر و جوان دیده میشد که همه میبایست پیاده تا سیبری بروند بچه هام دنبال دروازه درشان میرفتند و در راه تلف میشدند و احدی ب فکر آنها نبوده عده ای قزاق مراقب این بدبختها بودند که فرار نکنند و بطوریکه بمن

گفتند فقط عده قلیلی از محکومین که نیروی مقاومتشان بیشتر بوده به مقصد میرسیدند و سایرین بدون هیچ کومک و دادرسی در راه تلف میشدند. تقریباً همه روزه دسته‌هایی از این بی‌نویان دیده میشد که پلیس تزار آنها را برای تبعید و مرگ‌نشان کرده بود. میدانید، هر گاه مانند من چنین صحنه‌هایی به بیننده‌ها آرزو خواهند کرد که تزارسم بخاک و خون کشیده شود. »

یکی از حضار راجع به راسپوتین صحبت کرد. استاد گفت:

«آنا تول فرانس - این شخص ننگ عصر حاضر است و امپراطور روسیه هم ابله و احمق‌نیش نیست. امپراطریس هم دیوانه‌ای. از آغاز جنگ دربار - امپراطوری روسیه دچار هیچان مذهبی است. میدانید راسپوتین برای تأمین نفوذش در دربار تزاری چه می‌کرده؟ راسپوتین با پرستار تزارویچ (و تبعید تزار) قرار و مدار داشته که هر وقت دربار را ترک می‌کرده پرستار موادی در غذای ولیمهد داخل مینمود. که او را ناخوش می‌کرده است.

فوراً راسپوتین را برای درمان ولیمهد احضار می‌کرده‌اند. راسپوتین به بالین تزارویچ حاضر شده و با خواندن آیه‌ها و اوراد طفل را معالجه می‌کرده است زیرا بعد از ورود راسپوتین پرستار از مینولگ کردن مواد سمی در غذای ولیمهد خود داری می‌کرده است. اما تزار و تزارین از قدرت اعجاز آمیز مرد خدا حیرت کرده بیش از پیش مفتون او شده‌اند.»

یکی از حضار در تأیید گفته استاد داستان لوسترا نقل کرد: راسپوتین که تمام مستخدمین دربار در اطاعتش بوده‌اند تصمیم می‌گیرد که قدرت نمایی کند: روزی که در وسط طالار بزرگی تزارویچ بازی می‌کرد، غفلتاً چهره‌اش منقبض میگردد و آثار وحشت فوق‌العاده نمودار می‌شود. در همان حال تزارویچ را در بغل گرفته از وسط طالار به گوشه‌ای میبرد. در همان لحظه لوستر بزرگ از سرفه جدا شده بزمین میفتد و خرد میشود و آنوقت راسپوتین ادعا میکند که در اثر یک الهام قلبی و توجهات بزدانی خطر را دریافته و تزارویچ را از یک مرگ حتمی نجات داده است. اما حقیقت ماجرا این بوده که مستخدمین که با او هم‌دست بوده‌اند چفت و بست‌های لوسترا را قطع کرده‌اند و با قرار و مدار قبلی به حضار اینکده راسپوتین علامت و نشانه میدهد لوسترا رها می‌کنند. تزار و تزارین از قدرت اعجاز آمیز مرد مقدس حیرت میکنند و بیش از پیش مفتون او میشوند.

«آنا تول فرانس - چنین ساده لوحی و بی‌شوری از حد گذشته و غیر قابل

تصور است خوشبختانه حال رژیم تزاری مرده است؛ اما برای روسها غیر از رژیم ستمگری و زور رژیم دیگری سازگار نیست. سعی وجهیدی که زمامداران انقلاب می کنند برای اینکه رژیمی شبیه به دموکراسی غربی برقرار کنند به نتیجه مثبت نخواهد رسید. زیرا برای روسها جز حکومت شلاق رژیم دیگری مناسب نیست. لیکن رژیم تزاری با تمام ضار خجالت آورش، اگر انگلستان نمی خواست اجازه نداد هیچگاه سقوط نمیکرد. سبب واقعی انقلاب روسیه، سیر انگلیس در پترزگوراد است. گمان میکنم ناعش سیر پوشانام باشد. »

آنا تول فرانس. آره، روسیه تزاری حاضر نشده است از اسلامبول که فرانسه بدون مطالعه با او وعده داده صرف نظر کند. همه میدانید که فرانسه بمنظور فتوحات و امپریالیسم جنگ نمی کند؛ اما انگلستان نمی خواست که اسلامبول به تصرف روسیه در آید و چون روسها حاضر نشدند، از اسلامبول صرف نظر کنند؛ انگلستان با قطع کردن مواد غذایی که به روسیه میرساند سقوطش را موجب شد سالها بود که رژیم تزاری بوسیله عده نامحدودی پلیس پابرجا بود. روسها برای پرداخت هزینه هنگفت پلیس از انگلستان وام میگرفتند. انگلستان کومک های پولیش را قطع کرد و در نتیجه رژیم تزاری سقوط نمود. اما حالا حکومت تازه اعلام خواهد کرد که روسیه وفادار به اصول و مرام نوین، از اسلامبول صرف نظر میکند. انگلیسها هم در اولین فرصت اسلامبول را تصرف خواهند کرد. اما انگلیسها اشتباه می کنند که خیال می کنند انقلابی را که بوجود آورده اند خواهند توانست به اطاعت خودشان در آورند. هیچگاه نمیتوان انقلاب را مطیع و فرمانبردار کرد، بخصوص انقلاب روسیه که جنبه اجتماعی خواهد داشت روسها ذوق استبداد دارند و مایل به خرابی و انهدام میباشند ما فرانسویها بسیار ساده لوح و در عین حال غرور داریم و خیال می کنیم که همیشه سایرین از ما تقلید می کنند و انقلاب روسیه هم تأسی به انقلاب فرانسه خواهد کرد؛ مثل اینکه ما کار بسیار خوبی انجام داده ایم که همه باید رشک ببرند. ما پرنس لولف را میرا بوو کزنسکی را دانستن فرض میکنیم چنین تصویری را جز به سقاقت و ابلهی نمی توان تعبیر کرد زیرا دولت فرانسه و روسیه هیچ وجه مشترکی باهم ندارند مضافاً باینکه وقایع و رویدادها هیچگاه تکرار نمیشوند. همینکه زنجیرها گسسته شد؛ روسها که ذوق انهدام دارند وضع اجتماعی خودشان را بکلی تغییر خواهند داد. (نا تمام)